



بالکان در عصر ناسیونالیسم*

استفان. و. اسواردس

ترجمه از انگلیسی: سعید ریزوندی**

چکیده:

بالکان سرزمین ملیت‌ها لقب گرفته است. این سرزمین به لحاظ جغرافیایی در نقطه تلاقی سه منطقه جغرافیایی یعنی آسیا (ترکیه) و اروپا و روسیه قرار دارد و همین امر به تنوع‌های ملی، فرهنگی و مذهبی و زبانی غنای منحصر به فردی بخشیده است. ملیت‌های مختلف با پیشینه‌های مختلف و در دوره‌های مختلف تاریخی در این سرزمین زیسته‌اند. بسیاری از ملیت‌های بالکان در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم به استقلال دست یافتند. در واقع این دوره را دوره عصر ناسیونالیسم بالکان نامیده‌اند. اما هنوز هم می‌توان گفت عصر ناسیونالیسم بالکان که از آن دوران شروع شده، به پایان نرسیده؛ چون در دو دهه اخیر و حتی سال جاری شاهد ظهور ملیت‌ها در این منطقه هستیم. این مقاله وضعیت یهودیان را در کشورهای بالکان (رومانی، مجارستان، یوگسلاوی سابق، بلغارستان و یونان) قبل و بعد از جنگ جهانی اول مورد تحلیل تاریخی قرار می‌دهد. همچنین به خاستگاه یهودیان به لحاظ تاریخی و سرزمینی و وضعیت اجتماعی و جمعیتی آنان در عصر ناسیونالیسم اشاره دارد. در پایان موانع شکل‌گیری ملت یهود در این منطقه ملیت‌زا و واکنش گروه‌های مختلف آنان را به شکل‌گیری کشور اسرائیل مورد بررسی قرار می‌دهد.

* توجه به منطقه بالکان جامعه یهودیان به دلایل متعددی در تحقیقات تاریخی-سیاسی کشور ما جایگاه اندکی دارد و در این زمینه جای کتاب و مقاله و نوشته‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعی بسیار کم‌رنگ است. امید است مقاله فعلی بتواند نقش هر چند کوچکی در متون مربوط به مسئله ملیت‌ها در بالکان و یهودیان داشته باشد.

** کارشناس ارشد ادبیات عرب

یهودیان بالکان، ملتی بدون دولت

پیروزی نظامی متفقین در سال ۱۹۱۸ به معنی پیروزی مدل‌های اجتماعی اروپای غربی و انگلیسی-آمریکایی هم بود. دولت‌های جانشینی که پس از جنگ در مرکز و شرق اروپا استقرار یافتند، حکومت‌هایی از نوع پارلمانی، سرمایه‌داری و دولت-ملت را برگزیدند به امید آنکه به اقتدار و ثباتی دست یابند. اما در حقیقت همه این مفاهیم هنگامی که از اروپای غربی به اروپای شرقی انتقال یافت با مشکلاتی مواجه شد. این نوشته مشکلات دولت-ملت‌های منطقه بالکان را در گذر سال‌های بین دو جنگ بررسی می‌کند.

تاریخ بالکان با قومیت، احیای ناسیونالیسم و اینگونه عبارات سیاسی وصف می‌شود. با وجود امیدهای ویدرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا ایده‌ی «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود»^۱ نتوانست در بالکان پس از ۱۹۱۸، مرزهایی را ایجاد کند که نیازهای تمامی گروه‌های قومی را برآورده سازد. اعضای اقلیت‌های قومی داعیه‌ی خودمختاری داشتند مانند مجارها که زیر نفوذ حکومتی بیگانه بودند یا کرواتها که خواستار دولتی فدرالی در داخل یوگسلاوی جدید بودند. برخی از گروه‌های قومی برای ایجاد هویتی مستقل برای خود تقلا می‌کردند. به عنوان مثال می‌توان از مقدونی‌های اسلاو و مسلمانان بوسنی نام برد. دیگر گروه‌ها به عنوان اجتماعات مستقلی به رسمیت شناخته شده بودند اما خودمختاری آنها، از سوی همان کشورهای منطقه بالکان که بر سر رسیدن به خودگردانی همواره در نزاع با همدیگر بودند، قابل پذیرش نبود. به عنوان نمونه می‌توان از والچی‌ها^۲، یونانیها و یهودیان نام برد. در دوره‌ی حضور دولت-ملت‌ها، ملت‌های بدون دولتی نیز وجود داشتند که بعزت محرومیت جامعه و فرهنگشان از حمایت یک خودگردانی سیاسی، همگی در رنج و سختی به سر می‌بردند.

چرا در بالکان دولتی یهودی شکل نگرفت؟

با وجود اینکه در سال ۱۹۱۸ شاهد پیروزی ناسیونالیسم بر مدل‌های چند ملیتی هستیم اما چرا یک دولت ملی یهودی در بالکان بوجود نیامد؟ در ابتدای همین قرن (قرن بیستم) یهودیان بالکان-که در حدود ۲ میلیون نفر بودند- در مقایسه با آلبانی‌ها و اسلاوها- که شاید هر یک در حدود یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر بودند- جمعیت بسیار زیادتری داشتند، اما چرا دولت‌های آلبانی و اسلاو زودتر به وجود آمدند؟ پاسخ این پرسش سه ریشه دارد:

- 1- National self-determination
- 2- Valchs



نخست آنکه یهودیان دیرتر به اروپای شرقی و منطقه بالکان آمدند و هر جا می‌رسیدند همچون بیگانگانی بودند که وارد جوامعی شوند و بر قلمروهای متفاوتی ادعای شدید مالکیت کنند. به بیان ساده‌تر سرزمین مورد ادعای آنها پیشتر اشغال شده بود.

ثانیاً یهودیها مفهوم ناسیونالیسم را دیر فهمیدند. اغلب دولت‌های مدرن بالکان از ملت‌های قدیمی و صاحب تاریخی بودند که دوره‌های کلاسیک یا قرون وسطایی را سپری کرده بودند. هنگامی که یهودیان بالکان مفهوم ناسیونالیسم را دریافتند دیگران - که سابقه تاریخی بیشتری داشتند - بر منطقه بالکان ادعای حاکمیت داشتند. گروه‌های غیرتاریخی دیگری همچون بوسنیایی‌ها و مقدونی‌ها نیز از همین وضعیت نامساعد رنج می‌بردند.

بالاخره سومین دلیل نبود حکومتی یهودی در بالکان آن بود که هدف ناسیونالیسم یهودیان، تشکیل دولتی در خارج از منطقه بالکان بود که به آن هم رسید. ناسیونالیسم یهودیان بالکان قسمتی از داستان صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل بود و هدف آن اصلاً تشکیل یک دولت - ملت در بالکان نبود.

خاستگاه یهودیان بالکان

چرا یهودیان بالکان با چنین شرایط نامساعدی به این منطقه آمدند؟ تعداد کمی از یهودیان از روزگار باستان در بالکان می‌زیستند و اغلب آنها بعدها از اروپای غربی به بالکان آمدند. در طی قرون وسطی جامعه یهودیان اروپا از لحاظ ساختاری و سازمانی در دو آداب و رسوم فرهنگی متفاوت تقسیم شده بودند: یهودیان اسپانیایی (سفاردیک^۱) و یهودیان آلمان (اشکنزیک^۲).

در دهه ۱۴۹۰ پس از آنکه فردیناند و ایزابل شکست‌های سختی را بر مسلمانان شمال آفریقا^۳ در اسپانیا وارد کردند و از اسپانیا کشوری کاتولیک و نظامی ساختند که تحمل اقلیت‌های مذهبی را نداشت، یهودیان سفاردیک را از اسپانیا و پرتغال راندند اما مسلمانان عثمانی به یهودیان به عنوان «اهل کتاب» به دیده احترام می‌نگریستند. چون اهل کتاب جزئی از سنت توحیدی بودند که نهایتاً به اسلام می‌انجامد. حکومت عثمانی در این زمان تا حدی آزادی مذهبی داده بود. در حالیکه در اروپای مسیحی (عصر کریستین) چنین نبود. به همین خاطر بسیاری از یهودیان سفاردیک رانده شده به امپراطوری عثمانی و خصوصاً قسطنطنیه (استانبول امروزی) و دیگر کشورهای بزرگ بندری همچون سالونیکا مهاجرت کردند.

1- Sephardic
2- Ashkenazic
3- Moors

در نظام عثمانی یک اقلیت مستقل و متمایز [از یهودیان] به وجود آمد که سبب می‌شد یهودی‌ها از زندگی در رژیم عثمانی مانند زندگی در یک حکومت ملی لذت ببرند. برخی از یهودیان، مشاوران ذی‌نفوذ سلطان‌های عثمانی شدند. هنگامی که ترک‌ها در سال ۱۵۰۰ بر سراسر منطقه بالکان تسلط یافتند، یهودیان سفاردیک نیز به دنبال آنها وارد منطقه بالکان شدند و در شهرهای بزرگ آن ساکن شدند. سرانجام یهودیان اکثریت سالونیکا (شهری در شمال یونان امروزی) را تشکیل دادند. جامعه‌ی یهودیان یونان تا زمان جنگ جهانی دوم در آنجا باقی ماندند و به لادینو^۱ (یک لهجه اسپانیایی) صحبت می‌کردند. یهودیان اشکنزیک نیز در پی شکنجه و اذیت و آزار به اروپای شرقی آمدند.

بسیاری از یهودیانی که از سمت شمال و شمال غربی وارد بالکان شده بودند فرزندان مهاجرانی بودند که در خلال سالهای ۱۳۰۰-۱۲۰۰م از کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان اخراج شده بودند. آنها به سوی شرق، به طرف داخل لهستان و لیتوانی حرکت کردند. این دو کشور در اوایل قرن اخیر در قالب یک فدراسیون با هم متحد شده بودند و تسامح دینی بیشتری داشتند. فدراسیون لهستان-لیتوانی بین سالهای ۱۷۹۵-۱۷۷۲ توسط روسیه، پروس و اتریش از هم جدا شد و بسیاری از یهودیان لهستان خود را تحت سلطه قوانین سختگیرانه‌تری یافتند؛ قوانینی که تسامح دینی کمتری داشت. چرا که در حکومت تزارها یهودیان اجازه داشتند تنها در ایالت‌های مشخصی زندگی کنند (قانون دره مسکونی)^۲ و از مشکلات شخصی و قانونی متعددی رنج می‌بردند. تعداد کمی از یهودیان اشکنزیک از دهه ۱۴۰۰ در بالکان زندگی می‌کردند. خبر شرایط مطلوب زندگی آنها باعث شد تا یهودیان دیگر نیز به دنبال آنها به بالکان بروند. از اوایل دهه‌ی ۱۷۰۰ تا دهه‌ی ۱۸۰۰ بسیاری از اشکنزیک‌ها روانه جنوب یعنی ایالت‌های اتریش، مجارستان و رومانی شدند. آرمان‌های روشنفکرانه و تسامح نسبی ژوسپین دوم^۳ در این زمان، از امپراطوری هابسبورگ مکانی زیبا و جذاب برای زندگی ساخته بود. البته رومانی در این زمان هنوز یکی از ایالت‌های تابع عثمانی بود و نظام «ملت» در آنجا تا حدی به نفع یهودیان بود.

زندگی یهودیان بالکان پیش از جنگ جهانی اول

مشخصات زندگی سنتی و قدیمی یهودیان بالکان، مذهب، روابط خانوادگی و اجتماعات محلی بود و در

1- Ladino

2- The vale of settlement

3- Joseph II



این موارد با ارتدوکس‌ها تفاوتی نداشتند اما یهودی‌ها در بخش‌های مختلفی از این منطقه برخوردهای بسیار متفاوتی را نسبت به همسایگان خود تجربه کرده بودند.

رومانی

سرزمین رومانی بیشترین جمعیت یهودیان بالکان را در خود جای داده بود. به یهودیان به چشم عناصری بیگانه نگاه می‌شد که سازش با آنها ممکن نبود. رهبران ناسیونالیست از این قضاوت متعصبانه بهره‌برداری کردند. جمعیت یهودیان رومانی عمدتاً در دهه ۱۸۰۰م وارد این شاهزاده نشین شدند. آنها از طرف جنوب از امپراطوری روسیه خارج شدند چون ایالت شمالی مولداوی مرکز زندگی یهودیان بود. در سال ۱۸۰۳ تنها حدود ۱۵ هزار یهودی در مولداوی زندگی می‌کردند و تا سال ۱۸۵۹، ۱۸ هزار نفر و بالاخره در سال ۱۸۹۹ این رقم به ۱۹ هزار و ۶۰۰ نفر رسید. تعداد کمی از یهودیان در والاکیا زندگی می‌کردند (۴ هزار نفر در سال ۱۸۳۱، در سال ۱۸۵۹ این رقم به ۹ هزار نفر و در سال ۱۸۹۹ مجموعاً به ۶۱ هزار نفر رسید). حدود ۷۵ هزار یهودی دیگر نیز بین سالهای ۱۹۱۴-۱۸۸۱ به ایالات متحده آمریکا کوچ کردند.

هنگامی که خودگرانی رومانی در قرن نوزدهم جای خود را به حکومت یونانی پاناریوت و حکومت ترک‌ها داد، میراث استعمار خارجی همچنان برجا بود؛ اتباع دیگر قومیت‌ها مورد پذیرش نبودند. در قانون اساسی سال ۱۸۶۶ رومانی، تنها خارجی‌ان مسیحی می‌توانستند به تابعیت رومانی درآیند و شهروند عادی شوند. هنگامی که رومانی در سال ۱۸۷۸ به استقلال رسید، قدرتهای بزرگ این کشور را مجبور کردند تا در این نقص قانون اساسی خود تجدید نظر کند. اما مجلس رومانی شرایط سختی را در قانون خود اعمال کرد. برای گرفتن تابعیت متقاضیان ده سال منتظر می‌ماندند و سپس از سوی پارلمان برای هر کس تصمیم خاصی اتخاذ می‌شد. به همین خاطر تا سال ۱۸۹۹ تنها ۴ هزار نفر از ۲۵۰ هزار یهودی رومانی شهروند حقیقی رومانی بودند.

یهودیان رومانی مانند دیگر افراد غیر شهروند رومانی نمی‌توانستند هیچ گونه منصب اداری داشته باشند، حق رأی نداشتند و نمی‌توانستند صاحب زمین شوند. در نتیجه مجبور بودند در پی حضور اقتصادی و اجتماعی باشند و این امر باعث تمایز بیشتر آنها از توده‌ی مردم رومانی شد و همچنین سبب شد که تنش‌های اقتصادی-اجتماعی نیز به تفاوت‌های آشکار زبانی و مذهبی آنها (با توده‌ی مردم رومانی) اضافه شود. یهودیان به خاطر اینکه نمی‌توانستند زمین کشاورزی بخرند، اکثراً در شهرها زندگی می‌کردند و معمولاً یا مدیر

املاک ملاکان یا بازرگان بودند. همچنین در زمان نبود بانک‌ها و دیگر مؤسسات اعتباری، پولشان را به صورت وام بهره‌ای به مردم می‌دادند. اینگونه مشاغل باعث ایجاد تنش بین دهقانان رومانیایی و همسایگان یهودشان شد. در پی انقلاب دهقانی سال ۱۹۰۷، گراداندگان شورش برای حمله به یهودیان این مسأله را بهانه کردند که یهودیان سمبل واپس‌گرایی اقتصادی هستند. یهودیان در رومانی از این تعصبات و قضاوت‌های نادرست که ریشه در افسانه‌های اقتصادی و سیاسی داشت، در رنج بودند.

مجارستان

تعداد اندکی از یهودیان از قرون وسطی در مجارستان زندگی می‌کردند. این تعداد طی دهه‌ی ۱۷۰۰ رو به فزونی نهاد، تا جایی که در نهایت مجارستان در بین کشورهای منطقه بالکان دومین کشوری بود که بیشترین جمعیت یهودیان را در خود جای داده بود. پس از خودمختاری مجدد مجارستان از عثمانی در سال ۱۷۱۱ دروازه‌های این کشور به روی مهاجران تمامی نژادها گشوده شد. پس از آنکه در سال ۱۷۷۲ گالیسیا^۱ از لهستان جدا شد و به هابسبورگ پیوست، تعداد زیادی از یهودیان سابق لهستان در امپراطوری اتریش ساکن شدند و این مسئله کار آنها را برای مهاجرت به مجارستان آسان‌تر کرد. در سال ۱۷۲۰ تعداد یهودیان ساکن مجارستان ۱۲ هزار نفر بود. این تعداد در سال ۱۷۸۷ به ۸۳ هزار نفر رسید که ۱ درصد کل جمعیت مجارستان را به خود اختصاص می‌داد. ۶۰ درصد از این یهودیان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و غالباً کارشان مدیریت املاک یا بازرگانی بود. در دهه ۱۸۰۰ تعداد بیشتری از یهودیان به این سرزمین آمدند؛ تا سال ۱۸۵۰ حدود ۴ درصد جمعیت مجارستان یهودی بودند و در پایان قرن نوزدهم این مقدار به ۸ درصد رسید که بر بیش از ۸۰۰ هزار نفر بالغ می‌شد.

فشارهای متعدد اقتصادی، اجتماعی و حقوقی سبب شد تا یهودیان مجارستان در شهرهای بزرگ و به ویژه بوداپست متمرکز شوند. در سال ۱۸۹۰ حدود یک چهارم پایتخت مجارستان یهودی بودند. ۶۰ درصد از تجار، ۵۱ درصد از وکلا و ۶۳ درصد از پزشکان شهر را یهودیان تشکیل می‌دادند. در این زمان تنها ۴ درصد از کارمندان دولت و کارمندان شهرداری‌ها یهودی بودند. علی‌رغم برخی تبعیض‌ها یهودیان مایل بودند که جذب جامعه‌ی مجارستان شوند.

خیلی‌ها از مجاری شدن یهودی‌ها استقبال کردند و برای اجتناب از اتهام یهودستیزی و میهن‌پرست نبودن

تا حدودی در ظاهر حمایت خود را از این مسئله ابراز داشتند. بسیاری از یهودیان در جنبش ناسیونالیستی مجارها حضور فعالی داشتند و یهودیان از جمله حامیان جنبش «Kossuth» در سال ۱۸۴۸ بودند. از آنجا که حتی مهاجران فقیر یهودی نیز در تجارت مهارت داشتند، بنابراین توانستند در دنیای تجارت، صنعت و سرمایه‌ی رو به رشد مجارستان مالک، مدیر یا کارمند شوند. یهودیان در سندیکاهای تجاری، تئاتر، روزنامه‌ها و کار چاپ و نشر حضور فعالی داشتند.

از آنجا که یهودیان در اروپای شرقی در زندگی ملی خود افراد مهم و برجسته‌ای بودند تنفر از آنها افزایش یافت. این موفقیت‌ها که خوشحالی برخی یهودیان را در پی داشت، از قضا سبب افزایش یهودستیزی در مجارستان شد و با رواج این افسانه که همه یهودیها ثروتمند هستند، تقویت شد. از آنجا که اغلب یهودیان در مناطق شهری زندگی می‌کردند یهودیان موفق اعضای بسیار برجسته و شاخص اجتماعات خود به حساب می‌آمدند اما این باور نسبتاً غلطی بود. در حقیقت اغلب یهودیان مشاغلی همچون منشی‌گری، فروشندگی مغازه و صنایع دستی داشتند. افسانه مشابهی هست که می‌گوید اکثر یهودیان مشاغل تخصصی‌ای همچون پزشکی و وکالت داشتند. از آنجا که یهودیان از نظر اجتماعی و گاهی قانونی از ورود به مشاغل دولتی، نظامی و کارهای خدماتی یا حتی ورود به مدارس کاتولیک منع شده بودند به همین خاطر تعدادی از آنها، کارهای حرفه‌ای و تخصصی را فرا گرفته بودند. در سال ۱۹۱۰، ۵۵ درصد از تجار، ۴۲ درصد از روزنامه‌نگاران، ۴۵ درصد از وکلا و ۴۹ درصد از فیزیكدان‌های مجارستان یهودی بودند. البته این تحقیق بیشتر درباره‌ی جامعه‌شناسی حرفه‌ی پزشکی صحبت می‌کند تا موقعیت اجتماعی جامعه یهودیان مجارستان. چنین ارقامی گاهی می‌تواند گمراه کننده باشد. درست است که در سال ۱۹۰۰ از کل ۴۸۰۰ پزشک مجارستان ۲۳۰۰ نفر آنها یهودی بوده‌اند اما تنها ۲۳۰۰ نفر از کل ۸۰۰ هزار نفر یهودی مجارستان پزشک بوده‌اند. ارقام این آمار تعداد زیادی از یهودیان را تاجر معرفی می‌کند حال آنکه این ارقام تفاوت روشنی میان مالکان ثروتمند کارخانه‌های بزرگ و صاحبان فقیر مغازه‌های روستایی قائل نیست.

سرزمین یوگسلاوی

مناطق که یوگسلاوی را تشکیل می‌داد، جمعیت بسیار کمتری از یهودیان را در خود جای داده بود؛ اندکی کمتر از ۷۰ هزار نفر (در اوایل دهه ۱۹۰۰) که بسیار کمتر از تعداد یهودیان رومانی و مجارستان بود. از زمان غلبه‌ی عثمانی‌ها گروه‌هایی از یهودیان سفاردیک در مناطق جنوبی اسلاو سکونت داشتند. یهودیان اشکنزیک

نیز در دهه‌ی ۱۸۰۰ به کرواسی آمدند و در همین زمان روانه‌ی مجارستان شدند. یهودیان کروات شباهت زیادی به همتایان مجاریشان داشتند و در مقایسه با یهودیان صربستان بیشتر جذب جامعه‌ی یوگسلاوی شدند. در صربستان شاهد کاهش جمعیت یهودیان هستیم نسبت به جامعه‌ی یهودیان عثمانی در قرون وسطی که از مهاجران سفاردیک تشکیل شده بود.

بلغارستان

بلغارستان جمعیت یهودی کمتری نسبت به مناطق قبلی داشت. یهودیان از قرون وسطی در آنجا زندگی می‌کردند و با آنها به خوبی برخورد می‌شد. چنانکه یکی از تزارهای دومین امپراطوری بلغارستان، در سال ۱۳۰۰م با یک زن یهودی ازدواج کرد. هنگامی که یهودیان سفاردیک به بالکان آمدند، این افراد جدیدالورود جذب اجتماعات قدیمی تر بلغارستان شدند. در دهه ۱۸۰۰ یهودی‌ها در بین ملی‌گرایان بلغاری حضور فعالی نداشتند چرا که موقعیت نسبتاً خوبی در حکومت عثمانی داشتند و از این می‌ترسیدند که موقعیتشان در این دولت که ملیت بلغاری و مذهب ارتدوکس داشت، بدتر شود.

زمانی که بلغاری‌ها به خودمختاری رسیدند جامعه‌ی یهود با خوداداری مهمی که زیر نظر یک خاخام یهودی کسب کرده بود موقعیت ویژه‌ای به دست آورد در یک سرشماری در سال ۱۸۸۱ (که رومیلاوی شرقی در آن از قلم افتاده) ۱۴ هزار یهودی ثبت شده است. سرشماری ۱۸۹۳ نشان می‌دهد که حدود ۲۸ هزار یهودی اسپانیایی زبان (سفاردیک) در کل جمعیت ۳/۵ میلیونی این سرزمین وجود داشته است. نرخ رشد جمعیت یهودیان به اندازه نرخ رشد کل جمعیت بوده، چنان که تنها کمتر از ۱ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند. در سال ۱۹۱۰ از کل جمعیت ۴/۴ میلیونی بلغارستان، حدود ۴۰ هزار نفر یهودی بودند که غالباً در شهرها و به ویژه در صوفیه زندگی می‌کردند.

یونان

همچون بلغارستان، یهودی‌ها از زمان قرون وسطی در یونان می‌زیستند. پس از اینکه در سال ۱۴۹۲ از اسپانیا رانده شدند، جمعی از یهودیان سفاردیک به سالونیکا آمدند. این شهر مهم‌ترین مرکز تجمع یهودیان یونان بود و در حکومت عثمانی اکثریت جمعیت شهرنشین را تشکیل می‌دادند. برخلاف اکثر مناطق بالکان، یهودیان سالونیکا تنها تاجر نبودند بلکه در تمام بخش‌های ساختار اقتصادی از کارگری گرفته تا کارهای اداری، بانکداری و صنعتگری حضور داشتند. یهودیان یونان در جنبش ملی «احیای مجدد یونان» حضور



فعالی نداشتند و پایه‌های قوی قومی دولت یونان منجر به ایجاد مشکلات بعدی برای آنها شد.

واکنش یهودیان به ناسیونالیسم

یهودیان بالکان نیز از گرایش به ناسیونالیسم و لیبرالیسم قرن بیستم باز نماندند. احیای مجدد ملت یهود با تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به هدف خود رسید اما جنبش صهیونیسم در ابتدا به آرامی گسترش یافت. یهودیان بالکان در این گسترش پیشرو بودند. هرچند بسیاری از صهیونیستها اساساً محصول جامعه گسترده‌تر یهودیان اروپا بودند اما با این حال توجه به عناصر بالکانی صهیونیسم و حضور صهیونیسم بالکانی در متن ناسیونالیسم بالکانی حائز اهمیت است.

یهودیان بالکان تحت تأثیر همان تفکرات و نظرات غربی بودند که اساس نواندیشی را در یونان، صربستان و دیگر کشورهای بالکانی شکل داده بود. برخورد یهودیان بالکان با اندیشه‌ی ناسیونالیسم، همانند سایر جنبش‌های ناسیونالیستی سه مرحله را پشت سر نهاد:

۱- گذار از هویت بخشی به تنها یک اجتماع محلی به آگاهی بخشی به اعضاء در یک اجتماع ملی گسترده‌تر.

۲- گذار از یک برداشت سنتی و غیرمدرن از هویت قومی - که نوعاً بر اساس دین است - به یک هویت سکولار مدرن بر اساس نظرات و اندیشه‌های روشنفکرانه (ایجاد یک زبان ملی و یک ادبیات سکولار).

۳- بالاخره اقدام برای خودگردانی از طریق خود جامعه ملی و به عبارتی دیگر، استقلال سیاسی.

اجتماع ملی^۱

صهیونیسم در ابتدا جنبه روحانی داشت. پیش از تصور شکل‌گیری یک دولت سیاسی یهودی، رهبران مذهبی یهود به سرزمین اسراییل (یا فلسطین) به عنوان موطن و جایگاهی می‌نگریستند که می‌توانست کانونی برای احیای معنوی ملت یهود باشد.

دو خاخام بالکانی تحت تأثیر این تفکر بودند: یهودا بابیس^۲ (۱۸۵۲-۱۷۸۰) و یهودا آلکالای^۳ (۱۸۷۶-۱۷۹۸). بابیس که در ایتالیا تحصیل کرده بود در سال ۱۸۲۲ خاخام شهر کورفو^۴ شد جایی که وی اصطلاحات

1- National Community
2- Jadah Bibas
3- Jadah Alkalai
4- Korfu

آموزشی خود را از آنجا آغاز کرده بود. در زمان ناپلئون، کورفو تحت سلطه‌ی فرانسه و سپس انگلیس بود. اندیشه‌های غرب از اینجا به یونان رسید و جای تعجب نیست که این عقاید جدید از همین جا به یهودیان بالکان رسیده باشد. بایس بر اثر مسافرت‌های فراوان، به یهودیان همانند یک ملت می‌نگریست درحالی‌که یهودیان روستایی چنین دیدی نمی‌توانستند داشته باشند. در سال ۱۸۳۹ بایس در شهر زیمون^۱ (شهری صرب‌نشین در وژودینا^۲ که از طرف بلغراد در مسیر دانوب قرار گرفته) با خاخام آلکالای ملاقات کرد. زیمون نیز همچون کورفو در مرز بین بالکان و جهان غرب قرار گرفته بود که مکان مناسبی بود برای گسترش عقاید جدید در بین مردم بالکان (چه صرب‌ها و چه یهودی‌ها). آلکالای در نوشته‌های خود اصطلاح دینی توبه^۳ را که از ریشه «Shivah» به معنای بازگشت گرفته شده به شکل جدیدی تفسیر کرد و از بازگشت فیزیکی تک تک یهودیان به اسراییل موعود سخن می‌گفت. نظر او در مورد حضور یهودیان در فلسطین در ابتدا حالت روحانی و معنوی داشت اما پس از آن درباره‌ی روش‌های عملی همچون چگونگی پرداخت هزینه‌ی سکونت در فلسطین و ارزش زمینهای کشاورزی صحبت می‌کرد که خود شخص مالکیت آن را در اختیار داشته باشد. در سال ۱۸۴۰ تفکر بازگشت ملت یهود به سرزمین موعود برای یهودیان بالکان قابل اجرا شد.

رشد سکولاریسم

عناصر سکولار پیش از آنکه گام‌های عملی برای بازگشت یهودیان به سرزمین موعود برداشته می‌شد می‌بایست در جامعه یهود قدرت بیشتری می‌یافتند.

در این زمان شکاف قابل توجهی میان یهودیان مذهبی اروپای غربی - که بارقه‌های سکولاری موجود در قومیت‌گرایی خود را به شدت تکذیب می‌کردند - و یهودیان ترقی‌خواه و اصلاح‌طلب جاهایی همچون وین و آلمان وجود داشت. گروه اخیر قصد داشتند از طریق تلفیق تسامح و تساهل روشنفکرانه و جذب و اتحاد یهودیان و غیر یهودیان به یهودستیزی^۴ پایان دهند. نسل جوان و نوخاسته‌ای از یهودیان روسیه از این دو دیدگاه استقبال کردند و فعالیت‌های بعدی یهودیان بالکان را بی‌ریزی کردند.

موسی لیلینبلام^۵ (۱۸۴۳-۱۹۱۰) مطالعات مذهبی خود را با آموزه‌های سکولاری درآمیخت. او معتقد بود

- 1- Zemun
- 2- Vojodina
- 3- Teshuvah
- 4- Anti-Semitism
- 5- Moses Lilienblum

که برای پایان دادن به انزوای یهودیان و اجتماعات آنها کسب مهارت‌های کشاورزی، صنعتگری و خود اتکایی اقتصادی لازم است. الیزر بن یهودا^۱ (۱۹۲۲-۱۸۵۸) بر این باور بود که وجود یک زبان عبری زنده و پویا برای تشکیل یک ملت یهودی ضروری است. او به دارالسلام رفت، این زبان را آموخت و نخستین فرهنگ معاصر زبان عبری را نوشت تا پایه‌ای برای زبان نوشتاری و گفتاری عبری مدرن باشد. این کار او با توجه به اهمیت زبان به عنوان عاملی مهم در هویت ملی بسیار مهم و تعیین‌کننده بود. پرتیز اسمولنسکیم^۲ (۱۸۸۵-۱۸۴۰) نیز همچون بن یهودا معتقد بود که احیای ادبیات عبری کلید بقای یهودیان است نه ذوب فرهنگی^۳ و وجود چنین ادبیاتی می‌تواند باعث حفظ ارزش‌های معنوی شود که به یهودیت معنا می‌بخشد. اسمولنسکیم به منظور ترویج افکارش دست به نوشتن رمان و انتشار مجله زد.

خودگردانی و اسرائیل موعود

دو روند سیاسی الهام بخش باعث شد تعدادی از این اندیشمندان به جای اقدامات فرهنگی دست به اقدامات عملی بزنند: نخست ناسیونالیسم سیاسی در اروپای جنوبی بود. پس از اتحاد ایتالیا و وقوع نهضت‌های ملی در خلال سال‌های ۷۸-۱۸۷۶، بن یهودا از این اتفاقات چنین نتیجه گرفت که یهودیان باید خیلی سریع در سرزمین اجدادیشان تشکیل ملت دهند. هدف او در آن زمان ایجاد یک نقطه متمرکز «معنوی» بود. اما در سال ۱۸۷۹ در صفحات مجله‌ی اسمولنسکیم (هاشهر)^۴ روی جنبه‌های سیاسی طرح خود فکر می‌کرد. مسئله دوم افزایش خشونت یهودستیزان بود. در سال ۱۸۸۱، به دنبال قتل تزار الکساندر دوم قتل عام وحشتناک یهودیان در روسیه رخ داد و در حکومت جدید روسیه، قوانین سختگیرانه‌تری ضد یهودیان اعمال شد. اذیت و آزارهای مشابهی نیز ضد یهودیان در رومانی وجود داشت.

1- Elizer Ben Yahuda

2- Peretz Smolenskim

3- Assimilation: منظور جذب در اقوام و فرهنگ‌هایی بود که یهودیان در آنها و با آنها می‌زیستند. برخی نظریه‌پردازان صهیونیسم معتقد بودند که یهودیان برای پایان بخشیدن به یهودستیزی و اذیت و آزار خود باید در اقوام و فرهنگ‌های محدوده‌های جغرافیایی محل زندگی خود جذب شوند اما برخی دیگر همچون هر تسل، بنیانگذار صهیونیسم جدید با این نظر مخالف و بر این باور بودند که یهودیان باید جدا از فرهنگ‌های دیگر باشند و هیچ‌گاه در فرهنگ‌ها و اقوام دیگر جذب نشوند و تنها راه بقای یهودیان تشکیل دولتی مستقل و ملتی جدا بود که با بازگشت به ارض موعود (اسرائیل) محقق می‌شد که این امر نیز با تشکیل دولت اسرائیل محقق شد. (برای اطلاعات بیشتر رک به فرهنگ روابط بین الملل ترجمه حسن پستا، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹، ۳۹-۳۸).

4- Ha - shahr

پس از رویدادهای سال ۱۸۸۱، لیلینبلام به این نتیجه رسید که تساوی حقوقی نمی‌تواند تضمین‌کننده‌ی برابری اجتماعی باشد و از تمرکز جمعیت یهودیان برای تشکیل یک وطن حرف می‌زد. چنین امری نمی‌توانست صرفاً جنبه معنوی داشته باشد، بلکه می‌بایست از طریق صنعت و کشاورزی به بقای خود ادامه می‌داد و برای پایان دادن به رنج‌هایی که یهودیان از محیط‌های زندگی خود متحمل می‌شدند این وطن می‌بایست در اسرائیل موعود، یعنی فلسطین می‌بود.

لئون پینسکر^۱ (۱۸۹۱-۱۸۲۱) از دیگر مدافعان پیشین جذب یهودیان بود که باور قبلی خود مبنی بر مقابله‌ی منطقی با یهودستیزی را از دست داده بود. پینسکر در سال ۱۸۸۲ «خودآزادسازی» را منتشر کرد که رساله‌ای بود برای دعوت به ایجاد یک ملت یهودی همچون سایر ملت‌ها. نوشته‌های او تأثیر عمیقی بر جنبش «عاشقان صهیون»^۲ و «عشق به صهیون»^۳ گذاشت که موجب تحریک شمار زیادی از یهودیان بالکان در سال ۱۸۸۰، به ویژه در رومانی شد. هر دو گروه به راحتی سازماندهی شدند؛ هم توده‌ی مردم هم جنبش‌های عملگرا که مهاجرین را برای سفر به اسرائیل ترغیب می‌کردند.

تا اواخر سال ۱۸۸۱ در حدود سی انجمن «عشق به صهیون» در رومانی (و تعدادی بیشتری نیز در روسیه) وجود داشت که مهاجران را به فلسطین می‌فرستادند. این جریان از سال ۱۸۸۲ آغاز شد و تا پایان دهه ۱۸۸۰ ادامه یافت. (هر چند یهودیان بالکان اغلب به ایالات متحده مهاجرت کردند). در سال ۱۸۸۲ در حدود ۴۸۰ مهاجر یهودی روستایی (بدون احتساب اجتماعات ثابت محلی یهودیان ارتدوکس) در فلسطین وجود داشت. تا سال ۱۸۹۰ این رقم به حدود ۳ هزار نفر رسید و تا سال ۱۹۰۰ از مرز ۵ هزار نفر گذشت. «عشق به صهیون» در یک تلاش فراگیر، یهودیان رومانی را سازماندهی کرد تا بر اجتماعات محلی فائق آیند. به عبارت دیگر آنها همچون یک اجتماع ملی - قومی عمل می‌کردند.

بدون اینگونه اقدامات «صهیونیسم سیاسی» هرگز نمی‌توانست پا بگیرد. «صهیونیسم سیاسی» حرکتی بود به سوی ایجاد یک دولت که با انتشار کتاب «دولت یهود» توسط تئودور هرتسل (۱۸۶۰-۱۹۰۴) - که یک یهودی ونیزی بود - آغاز شد. این تلاش سرانجام منجر به تشکیل دولت اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم شد، حال آنکه بیشتر یهودیان بالکان در وطنشان باقی ماندند.

۱- بنیانگذار صهیونیسم جدید

2- Hovevei Zion

3- Hibbat Zion



یهودیان بالکان پس از جنگ جهانی اول

رومانی

پس از جنگ جهانی اول، یهودیان رومانی همچنان با برخوردهای متعصبانه روبرو بودند. در سال ۱۹۲۳ که قانون اساسی رومانی مورد بازنگری قرار گرفت، فشارهای خارجی رومانی را واداشت تا به شهروندان یهودی خود شهروندی کامل و حقوق مدنی اعطا کند. قدرت‌های بزرگ از آن پس دخالت کردن را به یهودیان آموختند؛ حال آنکه شوونیستهای رومانی از مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ به خاطر عناصری که به چشم بیگانه به آنها می‌نگریستند، بسیار ناراحت بودند.

هنگامی که بسارابیا^۱ و بوکونیا^۲ از روسیه جدا شد و به رومانی ملحق شد، یهودیان بیشتری وارد رومانی شدند. این رعیت‌های سابق روسیه، به ناحق به داشتن تفکرات بلشویکی متهم می‌شدند. در سال ۱۹۳۰ رومانی در حدود ۸۰۰ هزار نفر شهروند یهودی داشت که مقدار کمی از آنها جذب جامعه‌ی رومانی شده بودند. در کشوری که ۷۰ درصد کل جمعیت آن روستایی بود، ۷۰ درصد از یهودیان آن در شهرها زندگی می‌کردند. یهودستیزی نمود بزرگی از فاشیسم رومانی بود. جنگ جهانی دوم که در سال ۱۹۴۱ بالکان را فرا گرفت فاجعه‌ای برای یهودیان رومانی محسوب می‌شد.

مجارستان

پس از شکست سال ۱۹۱۸ وضع زندگی یهودیان در مجارستان بدتر شد. در مجارستان - که پس از جنگ جهانی کوچک تر شده بود - حدود ۴۰۰ هزار یهودی وجود داشت که ۶ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند. یهودیان جذب شده، پیش از جنگ مهم‌ترین یاران سیاسی سیاستمداران مجاری بودند که به رأی آنها برای حفظ اکثریت نسبی خود در کل جمعیت نیاز داشتند. پس از جنگ، در مجارستان تقریباً هیچ اقلیت دیگری جز یهودیان وجود نداشت.

سوسیالیستهای یهودی در رژیم بلاکون^۳ (در سال ۱۹۱۹) افراد سرشناسی بودند. در جریان «ترور سفید»^۴ پس از سقوط رژیم کون، یهودستیزی از سر گرفته شد. در سال ۱۹۲۰ قوانین یهودستیزانه‌ی جدیدی باعث محدود شدن تعداد کرسی‌هایی شد که دانشجویان یهودی می‌توانستند در دانشگاه‌ها به خود اختصاص دهند. به

1- Bessarabia
2- Bukovina
3- Belakun
4- White terror

همین خاطر تقریباً دو سوم دانشجویان یهودی ثبت نام کرده مجبور به ترک تحصیل شدند. در دوران جنگ، سازمانهای فاشیستی در مجارستان وجود داشت که یهودستیزی جزء ایدئولوژی‌شان بود. اما به هر حال جنگ جهانی دوم پیش آمد و به دنبال آن هولوکاست که آسیب‌های جدی به یهودیان مجارستان وارد کرد.

یوگسلاوی

یوگسلاوی پس از جنگ هر دو جامعه‌ی سفاردیک (در جنوب) و اشکنزیک (در شمال) را در خود جای داد. سرشماری سال ۱۹۳۱، ۲۶ هزار نفر سفاردیک، ۳۹ هزار نفر اشکنزیک و ۳۰ هزار نفر یهودی ارتدوکس (در مجموع ۶۸ هزار نفر) را شمارش کرده. اغلب یهودیان یوگسلاوی در شهرها زندگی می‌کردند و از راه تجارت زندگی می‌کردند. تعدادی از یهودیان کرواسی نیز وکیل، پزشک و یا بانکداران سرشناسی بودند. در مناطق نزدیک مرز اتریش تا حدودی یهودستیزی وجود داشت، اما یهودیها همواره روابط خوبی با دولت صربستان داشتند و این وضعیت در قلمرو یوگسلاوی در دوران بین دو جنگ نیز ادامه یافت. «قانون اجتماعات مذهبی یهودیان» در سال ۱۹۲۹ تضمین‌کننده توسعه‌ی مستقلانه‌ی جامعه‌ی یهودیان و برخوردار از حمایت دولت بود و این درست در زمانی بود که توجه به دیگر اقلیت‌ها با تردید همراه بود. در سال ۱۹۲۸، در حدود ۷۱ هزار نفر یهودی در بین جمعیت ۱۵ میلیونی یوگسلاوی وجود داشت. هنگامی که نفوذ نازی‌ها در سال ۱۹۴۰ در بالکان زیاد شد، دولت «قانون سهمیه» را تصویب کرد که تعداد یهودیان را در مقاطع تحصیلی بالا محدودتر می‌کرد. در اکتبر سال ۱۹۴۰، یهودیان طبق این قانون، موقعیت اجتماعی یکسان خود را از دست دادند. اما تا زمان حمله‌ی نازی‌ها در سال ۱۹۴۱ هیچ برخورد فیزیکی‌ای رخ نداد.

بلغارستان

در سال ۱۹۳۴ از ۶ میلیون بلغاری، ۴۸ هزار نفر یهودی بودند. ۹۵ درصد از یهودیان بلغارستان در مناطق شهری زندگی می‌کردند که نیمی از این جمعیت در صوفیه - پایتخت و بزرگترین شهر بلغارستان - می‌زیستند. یهودیان در زندگی اجتماعی خود کاملاً کامیاب نبودند اما در تجارت موفق بودند. از سوی دیگر هیچ یک از بخش‌های اقتصادی تحت تسلط یهودیان نبود و نفرت کمتری نسبت به آنها وجود داشت. روی هم‌رفته یهودیان بلغارستان به روش‌های مختلفی زندگی می‌گذراندند اما آزارشان به کسی نمی‌رسید. گروه‌های محلی صهیونیست فعال بودند و نظام آموزشی متفاوت و مناسبی را برای خود ایجاد کرده بودند که هزینه‌ی آنها عمدتاً



از سوی جامعه‌ی یهود پرداخت می‌شد. با وجود اینکه یهودستیزی در بلغارستان وجود داشت اما این به تقلید از جوامع پیشرفته‌ی غربی بود. تا دهه ۱۹۳۰ این امر تأثیر کمی داشت اما نفوذ نازی‌های آلمانی باعث ایجاد فشاری واقعی بر یهودیان شد.

گروه‌های یهودستیز در دهه‌ی ۱۹۳۰ رشد آرامی داشتند اما با شروع جنگ (جهانی دوم) و افزایش تهدیدات جدی، بر رشد آن افزوده شد.

یونان

هنگامی که سالونیکا در سال ۱۹۲۰ به یونان ضمیمه شد، جامعه‌ی یهود رو به اضمحلال گذاشت. تجارت این شهر با خروج از قلمرو مقدونیه زیر نفوذ آتنی‌ها قرار گرفت. در سال ۱۹۱۷ بخش اعظم شهر در آتش سوخت و مقامات یونانی عمداً بازسازی سازمان‌ها و تأسیسات یهودیان را برای مدت زیادی به تعویق انداختند. وضعیت شوونیستهای یونان در سال‌های بین دو جنگ یک مشکل شده بود. خشم و نگرانی از رفاه یهودیان موجب تعطیلی مغازه‌های آنها و قتل عام‌های متعددی شد؛ چنان که در سال ۱۹۳۱ یکی از منطقه‌های یهودی‌نشین شهر به آتش کشیده شد. دیکتاتوری متاکساس^۱ (حکومت یونان) این گونه ناآرامیها را با سرکوب تمامی احساسات مردمی مهار کرد اما نتوانست به این خشم و تنفر (از رفاه یهودیان) پایان دهد. در زمان آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ شروع شد یهودیان یونان ۷۵ هزار نفر بودند که حدود ۵۰ هزار نفر از آنها در سالونیکا زندگی می‌کردند که بخش عمده‌ای از جمعیت این شهر را تشکیل می‌دادند. همانند دیگر یهودیان بالکان، جنگ مشکلات بیشتری نسبت به هر زمان دیگری برای یهودیان یونان به دنبال داشت.

نتیجه‌گیری

هرچند یهودیان بالکان در بدترین شرایط به سر می‌بردند اما تجربه‌ی آنها در دوره بین دو جنگ، نشان داد که ناسیونالیسم و حتی برداشت ویلسون از آن (حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود) نیز نمی‌تواند نیازهای متفاوت همه‌ی مردم منطقه‌ی بالکان را به طور همزمان تأمین کند. یهودیان با مجموعه‌ای از بدترین شرایط روبرو شدند اما بسیاری دیگری از اقلیتهای قومی نیز در مدل حکومتی دولت-ملت با وجود این فرض مدل دولت-ملت که «هر دولت باید تنها یک گروه ملی را در خود جای دهد» صدمات زیادی متحمل شدند.

رویدادهای سیاسی قرن نوزدهم نشان داد که حکومت چند ملیتی نمی‌تواند برخوردهای بین گروه‌های

قومی را کنترل کند. در قرن بیستم ناسیونالیسم سیاسی نیز در حل مشکلات بین قومیت‌ها و یا ایجاد ثبات در مناطق زندگی آنها از خود ناتوانی نشان داد.*

منبع ترجمه:

Steven W. Sowards, **The Balkans in the Age of Nationalism**, Twenty-Five Lectures on Modern Balkans History.



* آمریکا پس از جنگ جهانی اول بازارهای تجارت را در مناطق مختلف جهان به دست آورد و قدرت نظامی‌اش نیز بسیار افزایش یافت و در کنار همه این مزیت‌ها کوشید نفوذ معنوی خود را نیز در جهان گسترش دهد و کوشید تا در چشم ملل خسته از جنگ، منادی صلح شود. بدین منظور ویلسون بیست و هشتمین رئیس جمهوری آمریکا اعلامیه‌ی ۱۴ ماده‌ای مشهور خود را صادر کرد که بخش بیشتر آن به استقلال کشورها بر اساس منافع تمامی اقوام و ملیت‌های آن مربوط می‌شد و اعلام داشت که ملت‌ها حق دارند خود در تعیین سرنوشت خود نقش داشته باشند. (مترجم).